

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهیدان احمدعلی و عباسعلی سهیلی از شهدای دفاع مقدس

۲ چفیه و چند لباس همه دارایی من از شهیدانم است

■ مغری خیل فرهنگ

قبل از گفت‌وگو با مادر شهیدان سهیلی، ابتدا بر سر مزار این دو برادر شهید رفتم تا اذن دخول به منزل مادر را از خود شهید بگیرم. سپس راهی منزل مادرشان شدم و کویچه پس کویچه‌ها و خیابان‌های کرج را یکی پس از دیگری طی کردم. با پاز شدن در خانه همه مهر و محبت مادرانه «آهو پژوهش» مادر شهیدان احمدعلی و عباسعلی سهیلی از همان بدو ورود نثار من و دوستانی شد که برای زیارت این مادر شهید هیرا هم آمده بودند. در همان بدو ورود تصویر زیبایی از دو برادر شهید در کنار هم روی دیوار پذیرایی دیده می‌شد. بعد از کمی احوالپرسی، مادر بی‌هیچ پرسشی شروع کرد به روایت از روزهای حضور بچه‌ها در منطقه و فعالیت خودش در سناهای پشتیبانی از جنگ و مصاحبه زیر شکل گرفت.

■ ■ ■

اصالتاً کجایی هستتید و چند فرزند دارید؟

من آهو پژوهش مادر شهیدان عباسعلی و احمدعلی و جانباز غلامعلی سهیلی اصالتاً اهل کنگاور کرمانشاه هستم. کمی بعد از ازدواج از کرمانشاه به تهران مهاجرت کردیم. حاصل زندگی من و همسرم دو دختر و سه پسر بود که دو تا از پسرها شهید شدند و آن یکی جانباز شد.

گویا خود شما از فعالان پشتیبانی از جبهه‌های جنگ بودید؟

من از همان ابتدای جنگ برای ارسال کمک‌های مردمی دست به کار شدم. آقا سید میرسلیمی که سرپرست خواران بسیجی بود، هر روز از غروب بسیجی‌ها را جمع می‌کرد. آن زمان گاز نبود، از بنیاد باغ‌ها چوب جمع می‌کرد برای تئور، ایشان آرد، گونی، لباس و پارچه تهیه می‌کرد برای نان بیپیدن، نان‌ها معطر و تمیز و پیچیده و بسته‌بندی شده تا تهران می‌رفت. خواهر شوهرم منزلش اهواز بود برای همین من زیاد به اهواز می‌رفتم. در اهواز نان شیرین می‌بخشتم و با دو تا از آقایان و یکی از خواهرها به دو کویچه می‌رفتم.

زمان حضور شما در مناطق عملیاتی بچه‌ها هم در منطقه بودند؟

اتفاقاً هر دو را در منطقه دیدم. یک روز که به همراه او تا با خوارها به دو کویچه رفته بودیم، در راه آن به خوارها گفتیم شما نشینید اینجا من بروم سرپل ببینم بچه‌های کرجی می‌آیند این اسباب اثاثیه‌ها را بدهم ببرند، داشتیم دنبال بچه‌ها می‌گشتم که یکی از پشت چشم‌هایم را گرفت. فکر کردم شاید خواهر شوهرم است، اما پسرم احمدعلی بود. پرسید اینجا چه کار می‌کنی اما من؟ گفتیم اسباب و محتاج آوردیم. بعد از هماچنا با دو تا از خانم‌ها که منتظر من بودند با همان وسایل رفتم دو کویچه خدا شهید کلهر را بیمار زد تا ما را دید، گفت بچه‌ها بیابید جیره‌ها پتان رسید. یک بار دیگر بعد از شهادت احمدعلی می‌خواستیم سمست قرارگاه کوثر برویم، اما چون به آنجا حمله شده بود، راهمان ندادند. نه شماره تلفنی داشتیم نه هیچی، نمی‌دانستیم چه کار کنیم. دستمان هم به دو کویچه نمی‌رسید. گفتند گویا تعدادی هندوانه برای زمزمه‌ها آورده‌اند و داخل هندوانه‌ها زهر ریخته‌اند، به همین خاطر به ما گفتند حق پیاده کردن اقلام را ندارند. گفتیم فرمانده لشکر سپیدالشهدا (ع) کیست؟ گفتند حاج‌علی فضل، گفتیم بگویند خواهرت آمده قرارگاه

جدول

کوثر کارت دارد! بیستم زنده حاجی فضلی آمد. تا چشمم به ایشان افتاد، گفتم حاجی فضلی من هستم خواهرت بیا، ایشان هم آمد و گفت مادر سهیلی چه شده؟ گفتم دو تا وانت آوردیم، اجازه نمی‌دهند اقلام را تحویل دهیم. حاجی فضل به ما گفت وسایل را بدهید به ما و شما کار دارم. شماره تماس هم داد و گفت من اقلام را تحویل حاج‌علی فضلی دادیم و بر گشتم منزل خواهر شوهرم. فردای آن روز به سمت دو کویچه رفتم تا پسرم عباسعلی را که در جبهه بود، زیارت کنم. میان راه جلوی ما را گرفتند. گفتم من خواهر حاج‌علی فضلی و مادر شهید سهیلی هستم. با عباس کار دارم. خلاصه بی‌سیم زنده و عباسعلی آمد. همانجا شهید کلهر از راه رسید و گفت شما چرا تا اینجا آمدید اینجا الان خطرناک است. گفتم جان من از جان بچه‌هایم که عزیزتر نیست، بعد گفتیم به حاج‌علی فضل بگویند من اینجا هستم، گویا با من کار داشتند. تماس گرفتند و آقای فضل تشریف آوردند و یک تشویق نامه به من دادند. عکس و فیلم گرفتند که هیچ وقت آن عکس‌ها به دستمان نرسید. یکی از درناک‌ترین نقاطی که رفتم و دلم آتش گرفت، حلبچه بود. دین تصویر از جرح کشیدن مردم سخت بود. همه دست سوخته، سروسخته، همه مریض، هیچ امکاناتی هم نبود. وقتی وسایل و اقلام خوراکی برایشان بریدیم، خیلی خوشحال شدند.

احمدعلی زود تر به جبهه رفت یا عباسعلی؟ کدام بزرگ تر بودند؟

احمدعلی متولد ۱۳۴۳ و بزرگ‌تر بود و زودتر رفت. کلاس سوم دبستان بود که به کمک من شروع به خواندن نمازهایش کرد. همان دوران علاقه و عشق او را به قرآن و مسجد به خوبی متوجه می‌شدم. کلاس دوم راهنمایی بود که ما به کرج مهاجرت کردیم. پسرم تا کلاس سوم دبیرستان ادامه تحصیل داد. بعد از تشکیل سپنج وارد بسیج شد و جزو اولین گروه‌هایی بود که از کرج به جبهه اعزام می‌شد. پسرم اول به جبهه‌های غرب اعزام شد. بعد در جبهه جنوب در عملیات «فتح‌المبین» شرکت کرد و مجروح شد. آن زمان همه رادیو گوش می‌کردند، به ما خبر دادند که احمد در رادیو صحبت کرده است. یکی از دوستان صدای احمد را شناخته بود که گفته بود: من احمدم و دیگر هیچی

نمیتوانم چه بر سر احمد آمده است که در رادیو صحبت کرده است. رفتم پیگیری کردیم. به پسرم عباسعلی گفتم برو راهن بلیت بگیر. آقای خدا باین که سرپرست احمدعلی بود، به عباسعلی گفته بود احمدعلی در قم بستری است. رفتم قم ولی آنجا هم نبود. برگشتم خانه دیدم چراغ‌های خانه روشن است. تشریح و با خودم گفتم چه شده؟ پسرخواهرم آمد دم در و گفت خاله احمد آمده است. انگار دنیا را به من دادند. همانجا سجده شکر کردم. دست احمدعلی شکسته بود. بعد از بهبودی دوباره راهی شد و کمی بعد هم پاسدار شد.

چند سال داشت که پاسدار شد؟

احمدعلی در سن ۱۵ سالگی وارد سپاه شد. همان زمان در یک درگیری با منافقین مجروح شد. جریان اینطور بود که اینها یک خانواده‌ای را در شاه عبدالعظیم حسینی شناسایی می‌کنند، منافقین فرار می‌کنند و بچه‌های سپاه پدیدایشان می‌کنند. اما چون به نیروی بیشتری نیاز پیدا می‌کنند، احمدعلی هم برای کمک می‌رود. در درگیری پیش آمده علی پنج گلوله می‌خورد و به بیمارستان شماره ۲ منتقل می‌شود. وقتی به بیمارستان رفتم، دکتر گفت از زنده‌ها چند سانت برداشتم و تا جوش نخورد نمی‌گذاریم به هوش بیاید. وقتی او را به خانه آوردیم و روی تخت گذاشتیم، اصلاً ناله نمی‌کرد. می‌گفتم مادر ترمیم. می‌گفت مامان جراحی که برای خدا باشد درد ندارد.

احمدعلی در چه عملیاتی به شهادت رسید؟

در عملیات «الفجر ۴» روز ۱۴ آبان ماه ۱۳۶۲ در منطقه پنجوبین به شهادت رسید. خیلی برایم عزیز بود. آنقدر خوب بود که همیشه می‌گویم گلچین شد برای شهادت. یادم است می‌گفت چرا دوستم سیدیحیی با یک گلوله شهید شد و من با پنج گلوله شهید نشدم. چه اشکالی دارم؟ چرا شهید نشدم؟ خیلی غیرتی بود.

چطور از شهادتش مطلع شدید؟

یک روز خواهر زاده‌ام به من گفت مسجد خیلی شلوغ است. مردم جمع شده‌اند. چادرم را سرم کردم و رفتم بیرون. تا رفتم بیرون دیدم احمد رئیس (که بعدها به شهادت رسید) و محسن و رضا داودآبادی آنجا هستند. احمد رئیس گفت عزیز کجا می‌روی؟ گفتم چه شده دم مسجد؟ گفت هیجی! حاج‌قا محقق می‌خواهد بیایند سخنرانی و مردم منتظرند. بعد گفت بچه‌ها تشنه هستند یک پارچ آب بیاور مادر. با احمد رئیس آمدیم خانه. پشت سرم در راست و رو به من کرد و گفت احمدعلی شهید شده است! شب سوم احمدعلی بود که دیدم جمع حاضر دارند پیچ می‌کنند. دخترم آمد گفت مامان می‌گویند عباسعلی هم شهید شده است. رفتم پیش حسن‌زاده گفتیم چه شده؟ گفت یک شهید به نام سهیلی آورده‌اند فرودگاه و بعد هم در بند معراج شهیدها. حالم بد شد. برادرم و رضا داودآبادی رفتند معراج شهیدها. بعد برادرم



طراح:علیرضا سجادی فر | شماره ۶۱۶۶

با خوشحالی برگشت و گفت خواهر جان یک سهیلی دیگر بود. گویا خداوند شهادت را برای عباسعلی با اجر جانبازی می‌خواست.

چه خاطره‌ای از احمدعلی در ذهنتان ماندگار شده است؟

احمدعلی به همراه دوستانش مثل محسن حسن‌زاده، محمد نصیری و علی رحمتیان در یک عملیات شهید شدند. خوب یادم هست این بچه‌ها یک بار دور هم نشستند بودند. محسن حسن‌زاده گفت بچه‌ها دوست دارید چطوری شهید بشوید؟ خدوش گفتم من دوست دارم گمنام شوم. احمدعلی گفتم من دوست دارم پیکرم برگردد چون مادرم می‌دود همه مناطق عملیاتی و جبهه و سنگ‌ها را زیر پا می‌گذارد. من را خوب می‌شناخت. محمذنصیری گفت معلوم نیست حالا جانباز بشویم، شهید بشویم یا غیر عرفانی با بقیتم. خلاصه چهار روز طول کشید که پیکر احمدعلی به دستمان برسد. محسن حسن‌زاده و علی رحمتیان ۱۵ سال پیکرشان مفقودالامر بود. اما پیکر محمد نصیری با احمدعلی آمد.

عباسعلی سومین پسرعم بعد از احمدعلی و غلامعلی بود. احمدعلی پاسدار بود و عباسعلی هم با خودش به جبهه می‌برد. من گفتم می‌کردم او را به خط نمی‌برم. حداقل با فضای جبهه آشنا می‌شود. شاید در نبود ما لازم شد و اسلحه به دست گرفت. خلاصه اینطور عباسعلی هم شهید شد. اما من نگرانش بودم. عباسعلی بعد از شهادت احمدعلی دیگر تاب ماندن نداشت. درس و مشق را رها کرد و رفتم به شیمایی و هم دچار موج گرفتگی شد. یک بار که یادگان او برادر در گیلان‌توب را ایمباران کردند، عباسعلی آنجا بود. تا فهمیدم ماشین گرفتار شد کس دیگری هم نگفتم و رفتم گیلان‌توب. بعد رفتم یادگان ایستاد، رو برانه شده بود. حنتی گاو و شنه شنه بود که ترکش خورده و افتاده بودند وسط بیابان. نگهبان گفت زرمندانه‌ها را بردند. کرمانشاه ماشین گرفتیم و رفتم سپاه کرمانشاه. آن زمان کارت داشتیم. در کرمانشاه هم گفتند به من بروی قصر شیرین. ماشین گرفتیم و رفتم. مناطق را به جبهه بلد بسودم. خلاصه خودت را معرفی کردم و بچه‌های سسیجی من را به قرارگاه بردند. نیم‌ساعت گذشت دیدم یک آقای به نام هادی بچه همدمان با عباسعلی آمد. عباسعلی الفهمده سالم بود. تا من را دید گفت: مامان برای چه آمدی؟ گفتم بیا برویم من باید پیش حسن‌زاده رفتم. گفتم مگر بچه‌بازی است! خلاصه ما را به کرمانشاه بردند و ما با هوایم برگشتیم و من آمدم خانه.

شهادت عباسعلی به خاطر عوارض جانبازی بود؟

عباسعلی ۲۶ سال رنج شیمیایی و اعصاب و روان بودن را کشید. ۲۶ سال هر لحظه با عباسعلی شهید شدم. در لحظات سختی و درد کشیدن‌هایش هر بار که اسلم من را صدا می‌کرد، اما به مرور زمان دیگر تاب دیدن دردهایش را نداشتیم. پسرم عباسعلی ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ به آرزویش رسید و شهید شد. اوایل حالش خوب بود. برای همین ازدواج کرد. اما به مرور زمان عوارض جانبازی به سراغش آمد. اعصاب، روان و عوارض شیمیایی ادنیش می‌کرد. دارو نبود و شرایط تحریم هم بیشتر بچه‌ها را در فشار می‌گذاشت. از عباسعلی یک دختر به نام کیمیا به یادگار مانده است که همدم این روزهای من شده است.



نظام اسلامی تاکنون چند شهید داده است؟

۲۲ اسفندماه به عنوان روز شهید نامگذاری شده است. به مناسبت این روز، نگاهی آماری به شهدای نظام اسلامی در عمر ۴۲ ساله آن می‌اندازیم.

فرهنگی کشور از سال‌ها پیش مشهور بود به این مضمون که ایران در حدود ۱۶ هزار شهید دارد.

بعدا این آمار در جریان اقدامات شرورانه گروه‌هایی مثل جندشیطان، پژاک، منافقین، اغتشاشات مقطعی در نواحی مرزی و... افزایش پیدا کرد و به بیش از ۱۷ هزار نفر رسید. (حتی در مقطعی از ۱۸ هزار شهید ترور نیز یاد می‌شد). از اواسط دهه ۹۰ با تکنیک‌های خوبی که در حوزه شهیدان و نحوه شهادتشان شکل گرفت، اکنون همان رقم ۱۷ هزار شهید ترور گویا به صحت نزدیک‌تر است. اکنون بنیاد هابیلیان که در زمینه شهادی ترور فعالیت می‌کند، اسامی تمامی ۱۷ هزار شهید ترور کشور را در سایت خود منتشر کرده است که این آمار به‌روزرسانی می‌شود.

شهادی امرداد حرم

در خصوص شهادی امرداد حرم در سال ۱۳۹۵ از سوی رئیس وقت بنیاد شهید مرحوم جنت‌الاسلام شهید اعلام شد که ایران ۲۱۰۰ شهید مدافع حرم دارد. البته خود شهیدی همان زمان اعلام کرد که در و این آمار تغییر خواهد کرد. چنانکه بعدها شاهد بودیم پس از سال ۹۵ نیز جبهه دفاع از حرم شهادی دیگری داد. مصداق بارز این شهید، سردار حاج قاسم سلیمانی بود که نحوه ترور ناچوانمر دانه ایشان توسط امریکایی‌ها، به نوعی در تداوم بحث دفاع از حرم و حریم اسلام و مسلمان صورت گرفت. بنابراین می‌توانیم آمار شهادی مدافع حرم پس از سال ۱۳۹۵ بیش از ۱۰ هزار ایرانی تا سال ۱۳۵۷ به شهادت رسیده‌اند.

شهادی دفاع مقدس

اما در مورد دفاع مقدس چنانچه در بحث مفقودین دیدیم، آمار شهادی جنگ به مرور زمان تغییرات قابل توجهی پیدا کرد. اگر در سال ۱۳۸۰ اعلام شده بود که آمار شهادی جنگ ۱۸۸ هزار نفر است، اکنون تازه‌ترین آمارها خبر از شهادت ۹۶ هزار و ۸۲۷ نفر از هموطنانم در دفاع مقدس می‌دهند. اما همین آمار ۹۶ هزار نفری نیز از سوی برخی دیگر از نهادهای فرهنگی مورد تردید قرار می‌گیرد و برخی از همین نهادهای قم ۲۱۳ هزار شهید دفاع مقدس را درست‌تر می‌دانند.

شهادی ترور

در بحث شهادی ترور، قول معرفی در فضای

جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۱ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار به کار روند.

۴	۹	۸	۵				۱	
			۳					۲
۶				۷			۱	
				۷				۸
			۲					
			۲					
				۵				
				۹				
			۹	۸				

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۱۶۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا
د	م	د	ع	ر	و	ع	ل	ب	ا	ل	ح	ا	د	ا

از راست به چپ

۱- در قرآن به کسانی که ولایت غیر خدا را پذیرفته‌اند به آن تشبیه شده‌اند: بزرگ‌ترین عملیات زرمندگان اسلام در غرب کشور ■ ۲- آب میان بافتی - گل سببخ- از امضاهاى دهخدا- رقیب تام ■ ۳- مساوی - شهر قدیمی تیسفون - واحد مسافت - بین ساعد و کف دست ■ ۴- چوب عربی - کاراکتر - جشن و سور ■ ۵- زوبین - استخوانی کوچک در پاچه گوسفند - شمشیر برنده - تیمی در لیگ برتر ■ ۶- واحد اندازه‌گیری اختلاف پتانسیل - آبشاری نزدیک مینودشت - واحدی برای پارچه - چراغ آسمان ■ ۷- کدوتنبیل - از حروف یونانی - نخستین سوخت بشر ■ ۸- اولین کشور مسلمان که واکسن ویروس کرونا را ساخت - تزویر - نوعی تالاسمی ■ ۹- زبون - شیب - رمق آخر ■ ۱۰- چسبنده - رهبر کره شمالی - مقابل فراموشی - فرزند گوسفند ■ ۱۱- پسوندد خوراک - اسلحه سامورایی - کرسک - تکیه بر پشتی ■ ۱۲- پوتین - گرد و خاک - لطیف؛ خیمه ■ ۱۳- ارجمندی - ظرف آب - اسیدی که اساس ساختمان پروتئین‌ها را تشکیل می‌دهد - آخرین نت ■ ۱۴- خزنده جدولی - از قبایل عرب جاهلی - خالص - یک پنجم ■ ۱۵- سرانندن - حمایت و کمک

از بالا به پایین

۱- از * شمشیر حق را دان مظهر از دغل ■ ۲- لوس - بزکوهی - سنگ شکاری - کلاغ سیاہ ■ ۳- سطح دست - یغما - درخت انگور ■ ۴- تکلیف شب - همسایه - ضربه فوتبالی ■ ۵- ورزشی مردم کبک از گلف و چوگان - سیاستگری ■ ۶- دیوار بلند - وجه اتصال - توپ چوگان ■ ۷- مذهب - بنایی در تونس که هارون الرشید از آن برای زندانی کردن مجرمان استفاده می‌کرده - آب بند ■ ۸- کمی و کاستی - جد - سود حرام ■ ۹- افزودن انگلیسی - از گلهای زیبایی که طرفداران بسیاری دارد - ایمن ■ ۱۰- گوشت خالص - آواز؛ بانگ - سخن تبالود - اسب چابار ■ ۱۱- ورزش گروهی بر طرفداران - میوه‌ای از خانواده خرزبه و گرمک ■ ۱۲- جنگ و نبرد - سیلاب - مسیر ■ ۱۳- ردیف بافتنی - شهری در هرمزگان - خاشاک ■ ۱۴- نوعی کبک - بلوط - نقش تاتاری - آسمان ■ ۱۵- اثر گوردیمر، برنده نوبل ادبی ۱۹۹۱